

اللهم صل علی محمد و آل محمد

شرح چهل حدیث

روح الله الموسوی الخمینی (ره)

**حدیث بیست یکم: شکر**



مدرسه دانشجویی قرآن و عترت: دانشگاه تهران

تهران – بلوار کشاورز – خیابان 16 آذر – پلاک 25 – طبقه دوم

88968309 – 09125549844

**الحديث الحادى و العشرون‏**

بالسّند المتّصل إلى حجّة الفرقة و إمامهم، محمّد بن يعقوب الكلينيّ، كرّم اللّه وجهه، عن حميد بن زياد، عن الحسن بن محمّد بن سماعة، عن وهيب بن حفص، عن أبي بصير، عن أبي جعفر، عليه السلام، قال: كان رسول اللّه، صلّى اللَّه عليه و آله، عند عائشة ليلتها، فقالت: يا رسول اللَّه لم تتعب نفسك و قد غفر اللّه لك ما تقدّم من ذنبك و ما تأخّر؟ فقال: يا عائشة، ألا أكون عبدا شكورا؟ قال: و كان رسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله، يقوم على أطراف أصابع رجليه، فأنزل اللّه سبحانه و تعالى: «طه‏. ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشقى.»

ترجمه «از ابى بصير نقل شده كه فرمود حضرت باقر، عليه السلام: بود رسول خدا، صلّى اللّه عليه و آله، پيش عايشه در شب او، پس گفت: «اى رسول خدا چرا به زحمت مى‏اندازى جان خود را و حال آنكه آمرزيده است خداوند براى تو آنچه پيش بوده است از گناه تو و آنچه پس از اين آيد؟» فرمود: «اى عايشه آيا نباشم بنده سپاسگزار! فرمود حضرت باقر، عليه السلام، و بود رسول خدا، صلّى اللّه عليه و آله، كه مى‏ايستاد بر سر انگشت‏هاى دو پاى خود، پس فرو فرستاد خدا سبحانه و تعالى: طه‏. ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرآنَ لِتَشْقى.» (يعنى محمد- يا اى طالب حق هادى- ما فرو نفرستاديم بر تو قرآن را تا به مشقت افتى.)

شرح قد غفر اللّه لك اشاره است به قول خداى تعالى در سوره «فتح»: إنّا فَتَحْنا لَكَ‏ فَتْحاً مُبينا. لِيَغْفِرَ لك اللّه ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ. «ما گشوديم براى تو گشودنى آشكارا، تا بيامرزد براى تو آنچه پيشى گرفته از گناه تو و آنچه پس از اين آيد.»

بدانكه علما، رضوان اللّه عليهم، توجيهاتى در آيه شريفه فرموده‏اند كه منافات نداشته باشد با عصمت نبى مكرّم. و ما به ذكر بعضى از آنها كه مرحوم علامه مجلسى، رحمه اللّه تعالى، نقل فرمودند مى‏پردازيم، و پس از آن آنچه اهل معرفت به حسب مسلك خود بيان كردند مجملا بيان مى‏نماييم.

مرحوم مجلسى فرموده از براى شيعه در تأويل اين آيه اقوالى است: يكى آنكه مقصود از گناه گناه امّت است كه به شفاعت حضرت آمرزيده شود. و نسبت گناهان امّت به آن حضرت براى اتصالى است كه بين آن حضرت و امت است. و مؤيد اين احتمال است آنچه روايت كرده مفضّل بن عمر از حضرت صادق، عليه السلام:قال: سأله رجل عن هذه الآية، فقال: و اللّه، ما كان له ذنب و لكنّ اللّه سبحانه ضمن له أن يغفر ذنوب شيعة علىّ ما تقدّم من ذنبهم و ما تأخّر.

و روى عمر بن يزيد عنه، عليه السلام، قال: ما كان له ذنب، و لا همّ بذنب، و لكنّ اللّه حمّله ذنوب شيعته ثمّ غفرها له. فرمود: «نبود از براى او گناهى، و نه اراده گناهى كرد، و ليكن خداى تعالى ذنوب شيعه او را بر او تحميل كرد، پس از آن آمرزيد آن را براى او.»

نويسنده گويد از براى اين توجيه در مشرب عرفان وجه وجيهى است كه اشاره به آن [به‏] طريق اجمال خالى از فايده نيست. بايد دانست كه در محل خود مقرر است كه عين ثابت انسان كامل مظهر اسم «اللّه» الاعظم، كه امام ائمه اسماء است، مى‏باشد، و اعيان ساير موجودات در ظل عين انسان كامل در علم و عالم اعيان مقرر، و در عين و عالم تحقق موجود است. پس، اعيان جميع دايره وجود مظهر عين انسان كامل است در عالم اعيان، و جميع موجودات مظاهر جمال و جلال او هستند در عالم ظهور. و از اين جهت، هر نقص كه در عالم تحقق واقع شود و هر ذنبى كه از مظاهر بروز كند، چه ذنوب تكوينى يا تشريعى باشد، به حكم ظاهر و مظهر به ظاهر منسوب است حقيقتا و بى‏شائبه مجاز. گرچه ما أصابك من سيّئة فمن نفسك، و لكن قل كلّ من عند اللّه. و اشاره به اين مطلب در اخبار بسيار است، چنانچه فرمايد: نحن السّابقون الآخرون. و فرمايد: آدم و من دونه تحت لوائي يوم‏ القيامة. و فرمايد: أوّل ما خلق اللّه روحي- يا- نورى و فرمايد: سبّحنا فسبّحت الملائكة، قدّسنا فقدّست الملائكة. و فرمايد: لولانا ما عرف اللّه و فرمايد:لولاك لما خلقت الأفلاك. و فرمايد: نحن وجه اللّه. و در حديثى است كه رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، به منزله ساقه شجر است، و ائمه هدى، عليهم السلام، به منزله شاخه‏هاى آن، و شيعيان به منزله برگ آن درخت هستند. پس زينت شجره طيبه ولايت به مظاهر است، و هر يك از مظاهر كه نقصانى يابد، در شجره طيبه نقصانى واقع گردد. پس، ذنوب جميع موجودات ذنوب ولىّ مطلق است، و حق تعالى به رحمت تامه خود و به غفران شامل خود رحمت بر نبى اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، فرموده مى‏فرمايد آنچه گناه است از پيشينيان و آنچه پس از اين گناهى واقع شود، در تحت مغفرت تامه واقع گردد، و به شفاعت تو تمام دايره تحقق به سعادت كامله خود رسند، و آخر من يشفع أرحم الرّاحمين. و بر اين مسلك آيه شريفه در عداد آن آيه است كه مى‏فرمايد: وَ لَسَوْفَ يُعْطيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى‏. كه فرمودند: أرجى آية في القرآن و بنابر اين مسلك، ذنوب متقدمه ممكن است ذنوب امم سالفه باشد، زيرا كه جميع امم امت اين ذات مقدس اند، و جميع دعوت انبيا دعوت به شريعت ختميه و مظاهر ولىّ مطلق هستند، و «آدم و من دونه» از اوراق شجره ولايت هستند.

توجيه دوم آن است كه سيّد مرتضى، رضى اللّه عنه، ذكر فرمودند كه «ذنب» مصدر است، و جايز است اضافه آن به فاعل و به مفعول، و در اينجا اضافه به مفعول شده و مراد آنست كه آنچه گذشته است از گناه كردن آنها تو را در منع نمودن آنها تو را از مكه و جلوگيرى نمودن از مسجد الحرام. و معنى «مغفرت» بنابر اين تأويل ازاله و نسخ احكام اعداء آن سرور است از مشركين بر آن حضرت، يعنى ازاله مى‏فرمايد خدا آن را نزد فتح، و ستر مى‏فرمايد بر تو آن عار را به فتح مكه، پس زود است كه داخل مكه شوى بعد از اين. و از اين جهت قرار داده است غفران را جزاى جهاد و فايده فتح .

فرموده است سيّد، رحمه اللّه، اگر مراد مغفرت «ذنوب» باشد معناى معقولى از براى آيه نتوان نمود، براى اينكه مغفرت ذنوب تعلقى [به فتح‏] ندارد و غرض و فايده آن نمى‏باشد. و اما قوله: ما تقدّم و ما تأخّر مانعى ندارد كه مراد اين باشد كه آنچه در زمان سابق گذشته از افعال قبيحى كه نسبت به تو و به قوم تو كردند.

سوم آنكه معنى چنين است كه اگر گناهى براى تو باشد در قديم يا پس از اين، هر آينه آمرزيدم تو را. و قضيه شرطيه مستلزم صدق و وقوع طرفين نيست.

چهارم آنكه مراد به گناه ترك مستحب باشد، زيرا كه واجبات از آن حضرت ترك نشده. و جايز است كه به واسطه علوّ قدر و رفعت مقام آن حضرت آنچه از ديگران گناه نيست نسبت به آن حضرت گناه شمرده شود.

پنجم آنكه اين آيه براى تعظيم آن حضرت وارد است و در مقام حسن خطاب است، چنانچه گويى مثلا: غفر اللّه لك.

مجلسى فرموده: و قد روى الصّدوق في العيون بإسناده عن عليّ بن محمّد بن الجهم قال: حضرت مجلس المأمون و عنده الرّضا، عليه السّلام، فقال له المأمون: يا ابن رسول اللّه، أ ليس من قولك أنّ الأنبياء معصومون؟ قال: بلى.

قال: فما معنى قول اللّه: «ليغفر لَكَ اللّه ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأخَّرَ»؟ قال الرّضا، عليه السّلام: لم يكن أحد عند مشركي مكّة أعظم ذنبا من رسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله، لأنّهم كانوا يعبدون من دون اللّه ثلاثمائة و ستّين صنما، فلمّا جاءهم، صلّى اللّه عليه و آله، بالدّعوة إلى كلمة الإخلاص، كبر ذلك عليهم و عظم، و قالوا: «أ جعل الآلهة إلها واحدا إنّ هذا لشي‏ء عجاب.» إلى قوله: «إن هذا إلاّ اختلاق.» «فلمّا فتح اللّه تعالى على نبيّه، صلّى اللّه عليه و آله، مكّة، قال له: يا محمّد، «إنّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبينا. لِيَغْفِر لَكَ اللّه ما تَقَدَّمَ من ذنْبِكَ وَ ما تَأخَّرَ.» عِنْدَ مُشْرِكي أَهْلِ مَكَّةَ بِدْعائِكَ إلى‏ تَوْحيدِ اللّه فيما تَقَدَّمَ وَ ما تَأخَّرَ، لأنّ مشركي مكّة أسلم بعضهم، و خرج بعضهم عن مكّة، و من بقى منهم لم يقدر على إنكار التّوحيد عليه إذا دعا النّاس إليه، فصار ذنبه عندهم في ذلك مغفورا بظهوره عليهم. فقال المأمون: للّه درك يا أبا الحسن! «2» «على بن محمد بن الجهم گويد حاضر شدم در مجلس مأمون و حال آنكه حضرت رضا، عليه السلام، پيش او بود. پس مأمون به آن حضرت عرض كرد:

 «اى پسر رسول خدا [ص‏] آيا از فرموده تو نيست كه انبيا معصوم‏اند؟» فرمود: «چرا» گفت: «پس چيست معنى قول خدا: ليغفر لك ...؟» حضرت فرمود: «نبود كسى پيش مشركان [مكه‏] كه گناهش بزرگتر از رسول خدا، صلّى اللّه عليه و آله، باشد، زيرا كه آنها عبادت غير خدا مى‏كردند سيصد و شصت بت را. پس چون كه پيغمبر آمد آنها را دعوت به كلمه اخلاص كرد، بزرگ و گران آمد آن بر آنها، و گفتند: «آيا خدايان را يك خدا قرار داد؟ همانا اين چيز عجيبى است! تا قول خدا: إنْ هذا إلاّ اختلاق (نيست اين مگر دروغ) پس، چون كه خداى تعالى مفتوح كرد مكه را براى رسول خدا، فرمود به او: «اى محمّد، ما فتح نموديم براى تو فتح آشكارا، تا بيامرزد خداوند گناه قبل و بعد تو را پيش مشركان اهل مكه به دعوت كردن [تو] به سوى توحيد قبل و بعد.» زيرا كه مشركان مكه بعضى اسلام آوردند، و بعضى از مكه خارج شدند، و كسى كه از آنها باقى ماند قدرت انكار توحيد بر آن حضرت نداشت، وقتى كه حضرت دعوت مى‏فرمود مردم را به سوى آن، پس گرديد گناه او آمرزيده به غلبه بر آنها.» پس مأمون گفت: «للّه درّك اى أبو الحسن.». نويسنده گويد كه اين توجيه ششمى است كه در حديث شريف از آيه مباركه شده است. و حاصل آن آن است كه مراد گناه آن بزرگوار است در نظر اهل شرك و به زعم فاسد آنها.

**فصل در توجيه عرفانى از آيه شريفه‏**

بدان كه از براى آيه شريفه توجيهى است بر مشرب اهل عرفان و مسلك اصحاب قلوب، كه براى ذكر آن لابدّيم از ذكر «فتوحات ثلاثه» متداوله نزد آنها.

پس، گوييم كه «فتح» در مشرب آنها عبارت است از گشايش ابواب معارف و عوارف و علوم و مكاشفات از جانب حق بعد از آنكه آن ابواب بر او مغلق و بسته است. مادامى كه انسان در بيت مظلم نفس است و بسته به تعلقات نفسانيه است، جميع ابواب معارف و مكاشفات به روى او مغلق است، و همين كه از اين بيت مظلم به قوّت رياضات و انوار هدايات خارج شد و منازل نفس را طى كرد، فتح باب قلب به روى او شود و معارف در قلب وى ظهور كند و داراى مقام «قلب» گردد. و اين فتح را «فتح قريب» گويند، زيرا كه اين اوّل فتوحات و اقرب آنهاست. و گويند اشاره بدين فتح است قول خداى تعالى: نَصْرٌ مِنَ اللّه وَ فَتْحٌ قَريبٌ. البته با يارى و نصر خداوند و نور هدايت و جذبه آن ذات مقدس اين فتح و ساير فتوحات واقع مى‏شود. و مادامى كه سالك در عالم قلب است و رسوم و تعينات قلبيه در او حكمفرماست، باب اسماء و صفات بر او مغلق و منسد است.

و پس از آنكه به تجليات اسمائى و صفاتى رسوم عالم قلب فانى شد و آن تجليات صفات قلب و كمالات آن را افنا نمود «فتح مبين» رو دهد، و باب اسماء و صفات به روى او مفتوح گردد و رسوم متقدمه نفسيه و متأخره قلبيه زايل و فانى شود و در تحت غفاريت و ستاريت اسماء مغفور گردد. و گويند اشاره به اين فتح است قول خداى تعالى: إنّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبيناً. لِيَغْفِرَ لَكَ اللّه ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأخَّرَ. ما فتح آشكاراى عالم اسماء و صفات را بر تو نموديم تا در تحت غفاريت اسماء الهيه ذنوب نفسيه متقدمه و قلبيه متأخره مغفور شود. و اين فتح باب «ولايت» است.

و مادامى كه سالك در حجاب كثرت اسمائى و تعينات صفاتى است، ابواب تجليات ذاتيه به روى او مغلق است. و چون تجليات ذاتيه احديه براى او شود و جميع رسوم خلقيه و امريه را فانى نمايد و عبد را مستغرق در عين جمع نمايد، «فتح مطلق» شود و ذنب مطلق مغفور گردد، و با تجلّى احدى ذنب ذاتى، كه مبدأ همه ذنوب است، ستر شود: وجودك ذنب لا يقاس به ذنب. و گويند اشاره به اين فتح است قول خداى تعالى: إذا جاءَ نَصْرُ اللّه وَ الفَتْحُ.

پس با «فتح قريب» ابواب معارف قلبيه مفتوح شود و ذنوب نفسيه مغفور گردد. و با «فتح مبين» ابواب ولايت و تجليات الهيه مفتوح گردد، و بقاياى ذنوب نفسيه متقدمه و ذنوب قلبيه متأخره آمرزيده شود. و با «فتح مطلق» فتح تجليات ذاتيه احديه گردد و ذنب مطلق ذاتى مغفور شود.و بايد دانست كه فتح قريب و فتح مبين عام است نسبت به اوليا و انبيا و اهل معارف. و اما فتح مطلق از مقامات خاصه ختميه است، و اگر براى كسى حاصل شود، بالتبعيه و به شفاعت آن بزرگوار واقع مى‏شود.

و از اين بيانات معلوم شد كه از براى ذنب و گناه مراتبى است كه بعضى از آن از حسنات ابرار شمرده شود، و بعضى براى خلّص ذنب است. و گويند كه رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، فرموده: ليران (أو ليغان) على قلبى، و إنّى لأستغفر اللّه في كلّ يوم سبعين مرّة. اين كدورت توجه به كثرت تواند بود، ولى از قبيل خواطر بوده كه بزودى زايل مى‏شده. و در حديث است كه رسول خدا، صلّى اللّه عليه و آله، از هيچ مجلسى بيرون تشريف نمى‏برد مگر آنكه بيست و پنج مرتبه استغفار مى‏كرد.

و از اين احاديث معلوم مى‏شود كه «استغفار» فقط منحصر به گناه منافى عصمت نيست، و «مغفرت» و «ذنب» به اصطلاح عرف عام نيست. پس، اين آيه شريفه منافات با مقام معنويه ندارد، بلكه مؤكد آن است، زيرا كه از لوازم سلوك معنوى و عبور از مدارج و رسيدن به اوج كمال انسانى غفران ذنوب لازمه مقامات و مدارج است، زيرا كه هر موجودى در اين عالم است وليده همين نشئه ملكيه و ماده جسمانيه است و داراى تمام شئون ملكى حيوانى و بشرى و انسانى است، بعضى بالقوّة و برخى بالفعل، پس، اگر بخواهد از اين عالم به عالم ديگر و از آنجا به مقام قرب مطلق سفر كند، بايد اين مدارج را طى كرده و از منازل متوسطه كوچ نمايد، و به هر مرتبه‏اى كه رسد، در آن مرتبه مغفور شود ذنوب مرتبه سابقه، تا در تحت تجليات ذاتيه احديه تمام ذنوب مغفور گردد، و ذنب وجودى كه مبدأ و منشأ تمام ذنوب است در ظل كبرياى احدى مستور گردد. و اين غايت عروج كمال موجود است. و در اين مقام موت و فناى تامّ دست دهد. و لهذا وقتى كه آيه شريفه اذا جاءَ نَصْرُ اللّه وَ الْفَتْحُ نازل شد، رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، فرمود: اين سوره خبر موت من است و اللّه العالم.

**فصل در حقيقت شكر است‏**

بدانكه «شكر» عبارت است از قدردانى نعمت منعم. و آثار اين قدردانى در قلب به طورى بروز كند، و در زبان به طورى، و در افعال و اعمال قالبيه به طورى. اما در قلب، آثارش از قبيل خضوع و خشوع و محبت و خشيت و امثال آن است. و در زبان، ثنا و مدح و حمد. و در جوارح، اطاعت و استعمال جوارح در رضاى منعم، و امثال اين است. و از راغب منقول است كه «شكر» تصور نعمت و اظهار آن است. و گفته شده كه آن مقلوب «كشر» به معنى «كشف» است. و ضدّ آن «كفر» است و آن نسيان نعمت و ستر آن است. و دابّه شكور آن است كه به چاقى خود اظهار نعمت صاحب خود كند. و گفته شده اصل آن از «عين شكرى» يعنى ممتلئة و پر شده است. و بنابر اين «شكر» عبارت از پر شدن از ذكر منعم است. و شكر بر سه‏ قسم است: شكر قلب، و آن تصور نعمت است. و شكر به زبان، و آن ثناى بر منعم است. و شكر به ساير اعضا، و آن مكافات نعمت است به قدر استحقاق آن.» و عارف محقق، خواجه انصارى، فرمايد: «شكر اسمى است براى معرفت نعمت، زيرا كه آن طريق معرفت منعم است.» و شارح محقق گويد: «تصور نعمت از منعم و معرفت اينكه آن نعمت اوست عين شكر است. چنانچه از حضرت داود، عليه السلام، روايت شده كه گفت: «اى پروردگار، چگونه شكر تو كنم با آنكه شكر نعمت ديگرى است و شكرى خواهد!» خداى تعالى وحى فرمود به سوى او: «اى داود، وقتى كه دانستى كه هر نعمتى كه به تو متوجه است از من است شكر مرا كردى.»

نويسنده گويد كه آنچه را كه اين محققين ذكر فرمودند مبنى بر مسامحه است.

و الا شكر عبارت از نفس معرفت به قلب و نفس اظهار به لسان و عمل به جوارح نيست، بلكه عبارت از يك حالت نفسانيه است كه آن حالت خود اثر معرفت منعم و نعمت و اينكه آن نعمت از منعم است مى‏باشد، و ثمره اين حالت اعمال قلبيه و قالبيه است. چنانچه بعضى محققين قريب به اين معنى فرمودند گر چه آن فرموده نيز خالى از مسامحه نيست. فرموده است: «بدان كه شكر مقابل نمودن نعمت است به قول و فعل و نيّت. و از براى آن سه ركن است: اوّل، معرفت منعم و صفات لايقه به او، و معرفت نعمت از حيث اينكه آن نعمت است. و كامل نشود اين معرفت مگر آنكه بداند كه تمام نعمتهاى ظاهره و خفيه از حق تعالى است و ذات مقدس او منعم حقيقى است، و وسايط هر چه هست منقاد حكم او و مسخر فرمان او هستند.

دوم، حالتى است كه ثمره اين معرفت است. و آن خضوع و تواضع و سرور به نعمت است از جهت آنكه آن هديه‏اى است كه دلالت كند بر عنايت منعم به تو. و علامت آن آنست كه فرحناك نشوى از دنيا مگر به آن چيزى كه موجب قرب به حق شود.

سوم، عملى است كه ثمره اين حالت است. زيرا كه اين حالت وقتى در قلب پيدا شد، يك حالت نشاطى براى عمل موجب قرب حق در قلب حاصل شود، و آن عمل متعلق است به قلب و زبان و ديگر جوارح. اما عمل قلب، عبارت است از قصد تعظيم و تحميد و تمجيد منعم و تفكر در صنايع و افعال و آثار لطف او و قصد رساندن خير و احسان نمودن بر جميع بندگان او. و اما عمل زبان، اظهار آن مقصود است به تحميد و تمجيد و تسبيح و تهليل و امر به معروف و نهى از منكر و غير آن. و اما عمل جوارح، استعمال نعمت ظاهر و باطن است در طاعت و عبادت او و استعانت نمودن به آنها در نگهدارى از معصيت و مخالفت او، چنانچه چشم را استعمال كند در مطالعه مصنوعات و قرائت كتاب خدا و تذكر علوم مأثوره از انبيا و اوصيا، عليهم السلام، و همين طور ساير جوارح.»- انتهى كلامه مترجما.

**فصل در چگونگى شكر است‏**

بدان كه شكر نعمتهاى ظاهره و باطنه حق تعالى يكى از وظايف لازمه عبوديت و بندگى است كه هر كس به قدر مقدور و ميسور بايد قيام به آن نمايد، گر چه از عهده شكر حق تعالى احدى از مخلوقات بر نمى‏آيد. و غايت شكر معرفت عجز از قيام به حق آن است، چنانچه غايت عبوديت معرفت عجز به قيام به آن است، چنانچه رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله، اعتراف به عجز فرموده است با آنكه احدى از موجودات قيام به شكر و عبوديت مثل ذات مقدس آن سرور ننمودند، زيرا كه كمال و نقص شكر تابع كمال و نقص معرفت منعم و عرفان نعم اوست. لذا احدى قيام به حق شكر نتواند كرد.

وقتى عبد شكور شود كه ارتباط خلق را به حق و بسط رحمت حق را از اوّل ظهور تا ختم آن و ارتباط نعم را به يكديگر و بدء و ختم وجود را على ما هو عليه بداند. و معرفت آن براى خلّص اولياء، كه اشرف و افضل آنها ذات مقدس نبى ختمى، صلّى اللّه عليه و آله، است، رخ ندهد. و ساير مردم محجوب از بعض مراتب آن، بلكه بيشتر و بزرگتر مراتب آن، هستند. بلكه تا در قلب بنده حقيقت سريان الوهيت حق نقش نبندد و ايمان نياورد به اينكه لا مؤثّر في الوجود إلاّ اللّه و كدورت شرك و شك در قلب اوست، شكر حق را چنانچه شايد و بايد نتوان انجام داد. كسى كه نظر به اسباب دارد و تأثير موجودات را مستقل مى‏داند و نعم را به ولّى نعم و صاحب آن ارجاع نمى‏كند، كفران به نعمت حق تعالى [كرده‏] است، بتهائى تراشيده و هر يك را مؤثرى داند. گاهى اعمال را به خود نسبت دهد، بلكه خود را متصرف در امور مى‏داند، و گاهى طبايع عالم كون را مؤثرات بخواند، و گاهى نعم‏ را به ارباب ظاهريه صوريه آن منسوب كند و حق را از تصرف عارى نمايد و يد اللّه را مغلول بشمارد: غلّت أيديهم و لعنوا بما قالوا. [1] دست تصرف حقّ باز است و تمام دايره تحقق بالحقيقة از اوست و ديگرى را در آن راهى نيست، بلكه همه عالم ظهور قدرت و نعمت اوست و رحمت او شامل هر چيز است، و تمام نعم از اوست و براى كسى نعمتى نيست تا منعم باشند، بلكه هستى عالم از اوست و ديگرى را هستى نيست تا به او چيزى منسوب شود، ولى چشمها كور و گوشها كر و قلبها محجوب است. «ديده مى‏خواهم سبب سوراخ كن» [2] تا كى و چند اين قلوب مرده ما كفران نعم حق كند و به عالم و اوضاع و به اشخاص آن متعلق شود؟ اين تعلقات و توجهات كفران نعمت ذات مقدس است و ستر رحمت اوست. و از اينجا معلوم مى‏شود كه قيام به حقّ شكر كار هر كس نيست، چنانچه ذات مقدس حق تعالى جلّ جلاله فرمايد: وَ قليلٌ مِنْ عِبادِىَ الشَّكُورُ. [3] كمتر بنده‏اى است كه معرفت نعم حق را آن طور كه سزاوار است داشته باشد. و از اين جهت كمتر از بندگان هستند كه قيام به وظيفه شكر نمايند.

و ببايد دانست كه چنانچه معارف بندگان خدا مختلف است، شكر آنها نيز مختلف است. و نيز از راه ديگر، مراتب شكر مختلف است، زيرا كه شكر ثناى نعمى است كه منعم مرحمت فرموده، پس اگر آن نعمت از قبيل نعم ظاهريه باشد شكرى دارد، و اگر از نعم باطنيه باشد شكرى دارد، و اگر از قبيل معارف و علوم باشد شكرش به نحوى است، و اگر از قبيل تجليات اسمائى باشد به نحوى است، و اگر از قبيل تجليات ذاتيه احديه باشد به نحوى است، و چون جميع مراتب نعم براى كمى از بندگان جمع است، قيام به وظيفه شكر به جميع مراتب براى كمى از بندگان ميسور است. و آن خلّص اوليا هستند كه جامع جميع حضرات و برزخ برازخ و حافظ همه مراتب ظاهره و باطنه هستند، و از اين جهت، شكر آنها به جميع السنه ظاهره و باطنه و سرّيه است.

و شكر را گرچه گفته‏اند از مقامات عامه است، زيرا كه مقرون به دعوى مجازات منعم است و اين اسائه ادب به شمار مى‏رود، ولى اين مقارنت از براى غير اولياست، خصوصا كمّل از آنها كه جامع حضرات و حافظ مقام كثرت و وحدت هستند، و لهذا شيخ عارف، خواجه انصارى، با آنكه گفته است شكر از مقامات عامه است فرموده: و الدّرجة الثّالثة أن لا يشهد العبد إلاّ المنعم. فإذا شهد المنعم عبودة، استعظم منه النّعمة، و إذا شهده حبّا، استحلى منه الشّدّة، و إذا شهده تفريدا، لم يشهد منه نعمة و لا شدّة. «1»

 «درجه سيم از شكر آن است كه بنده مشاهده نكند مگر جمال منعم را و مستغرق شهود جمال او شود. و از براى آن سه مقام است: اوّل آنكه مشاهده كند او را، مشاهده بنده ذليل مولاى خود را. و در اين حال از خود غافل و مستغرق ادب حضور است و براى خود قدرى قائل نيست. و وقتى [خود را] حقير شمرد، نعمتى اگر به او عنايت شود عظيم شمارد و خود را در جنب او حقير داند و لايق آن نداند. و دوم، مشاهده اوست، شهود دوست دوست را. و در اين حال مستغرق جمال محبوب شود، و هر چه از او بيند محبوب باشد و لذت از آن برد، گرچه شدت و زحمت باشد. سيّم، مشاهده اوست تفريدا بى تعينات اسمائى، بلكه مشاهده نفس ذات كند. و در اين حال از خود و غير خود غافل شود و جز ذات حق مشهود او نيست- نه نعمتى بيند و نه شدتى مشاهده كند.» پس، معلوم شد كه اوايل مقامات در هر يك از مقامات سالكين از سبل عامه است و در آخر مقامات مخصوص به خلّص بلكه كمّل است.

**تكمله در فضيلت شكر از طريق نقل**‏

ما اين مقام را تكميل نماييم به ذكر بعضى از احاديث شكر: كافى بإسناده عن أبي عبد اللّه، عليه السّلام، قال، قال رسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله: الطّاعم الشّاكر له من الأجر كأجر الصّائم المحتسب.

و المعافى الشّاكر له من الأجر كأجر المبتلى الصّابر. و المعطى الشّاكر له من الأجر كأجر المحروم القانع.

 «از حضرت صادق، عليه السلام، حديث كند كه فرمود رسول خدا، صلّى اللّه عليه و آله: «خورنده شكر كننده، اجر و مزد او مثل مرد روزه‏دار در راه خداست. و كسى كه در عافيت و سلامت است و شاكر است، اجرش مثل اجر كسى است كه مبتلا باشد و صبر داشته باشد. و كسى كه نعمت به او عطا شده و شاكر است، اجر او مثل كسى است كه محروم از عطاست و قانع و راضى است به آنچه خداوند به او عطا فرموده.»

و بإسناده عن عبد اللّه بن الوليد قال سمعت أبا عبد اللّه، عليه السّلام، يقول: ثلاث لا يضرّ معهنّ شي‏ء: الدّعاء عند الكرب، و الإستغفار على الذّنوب، و الشّكر عند النّعمة.

«گويد شنيدم حضرت صادق، عليه السلام، مى‏فرمود: «سه چيز است كه ضرر نمى‏رساند با آنها چيزى: دعا نزد شدت، و استغفار بر گناهان، و شكر نزد نعمت.»

و بإسناده عن أبي بصير قال قال أبو عبد اللّه، عليه السلام: إنّ الرّجل منكم ليشرب الشّربة من الماء، فيوجب اللّه له بها الجنّة. ثمّ قال: إنّه ليأخذ الإناء فيضعه على فيه فيسمّى، ثمّ يشرب فينحيّه و هو يشتهيه فيحمد اللّه، ثمّ يعود فيشرب، ثمّ ينحّيه فيحمد اللّه، ثمّ يعود فيشرب ثمّ ينحّيه فيحمد اللّه، فيوجب اللّه عزّ و جلّ بها له الجنّة.

 «فرمود حضرت صادق، عليه السلام: «همانا مردى از شما مى‏آشامد شربت آبى، پس واجب مى‏كند خدا به واسطه آن به او بهشت را.» پس از آن فرمود: «همانا او بر مى‏دارد ظرف را و مى‏گذارد بر دهان خود و اسم خدا را برده مى‏آشامد، پس دور مى‏كند آن را و حال آنكه مايل به آن است، پس حمد خدا مى‏كند، پس از آن اعاده مى‏دهد و مى‏آشامد، پس از آن دور مى‏كند، پس حمد خدا مى‏كند، پس از آن اعاده مى‏دهد و مى‏آشامد، پس حمد خدا مى‏كند، پس خدا واجب مى‏كند به سبب آن بر او بهشت را.»

و حمد خدا مساوق شكر است. چنانچه در روايات كثيره وارد است كه كسى كه بگويد: الحمد للّه شكر خدا را ادا كرده، چنانچه در كافى شريف سند به عمر بن يزيد رساند، قال: سمعت أبا عبد اللّه، عليه السّلام، يقول: شكر كلّ نعمة، و إن عظمت، أن تحمد اللّه عزّ و جلّ [عليها.] فرمود: «شكر هر نعمتى، و اگر چه بزرگ باشد، اين است كه حمد خداى عزّ و جلّ كنى.»

و بإسناده عن أبي عبد اللّه، عليه السّلام، قال: شكر النّعمة اجتناب المحارم، و تمام الشّكر قول الرّجل: الحمد للّه ربّ العالمين.فرمود: «شكر نعمت دورى جستن از محرّمات است، و كمال شكر گفتن مرد است: الحمد للّه ربّ العالمين.

و بإسناده عن حمّاد بن عثمان قال خرج أبو عبد اللّه، عليه السّلام، من المسجد و قد ضاعت دابّته، فقال: لئن [ردّها] اللّه علىّ، لأشكرنّ اللّه حقّ شكره. قال [فما] لبث أن أتى بها، فقال: الحمد للّه. فقال له قائل: جعلت فداك، أ ليس قلت لأشكرنّ اللّه حقّ شكره؟ فقال أبو عبد اللّه، عليه السّلام: أ لم تسمعني قلت: الحمد للّه.» «گفت بيرون آمد حضرت صادق، عليه السلام، از مسجد و حال آنكه گم شده بود مركوب آن حضرت. فرمود: «اگر خداوند ردّ كند آن را به من، هر آينه شكر مى‏كنم او را حقّ شكر او.» گفت درنگى نكرد تا آنكه آن مركوب آورده شد. پس فرمود: «الحمد للّه.» قائلى عرض كرد: «فدايت شوم، آيا شما نگفتيد كه شكر خدا مى‏كنم حقّ شكر او را؟» فرمود: «آيا نشنيدى كه من گفتم: الحمد للّه.»از اين روايت معلوم شود كه حمد خداوند افضل افراد شكر لسانى است.

و از آثار شكر زيادت نعمت است، چنانچه در كتاب كريم منصوص است: لئن شكرتم لأزيدنّكم. و در كافى شريف سند به حضرت صادق، عليه السلام، رساند، قال، من أعطى الشّكر أعطى الزّيادة، يقول اللّه عزّ و جلّ: «لئن شكرتم لأزيدنّكم.» «كسى كه اداى شكر كند زيادت به او عنايت شود. خداوند عزّ و جلّ مى‏فرمايد، «اگر شكر نماييد زيادت كنم براى شما.»

**تتميم‏**

بدان كه عايشه گمان كرده بود كه سرّ عبادات منحصر به خوف از عذاب يا محو سيّئات است، و تصور كرده بود كه عبادت نبى مكرم، صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، نيز مثل عبادت ساير مردم است، از اين جهت، مبادرت به اين اعتراض نمود كه چرا اين قدر خود را به زحمت مى‏اندازى. و اين گمان ناشى از جهل او به مقام عبادت و عبوديت بود، و از جهل به مقام نبوت و رسالت نمى‏دانست كه عبادت عبيد و اجراء از ساحت مقدس آن سرور دور است، و عظمت پروردگار و شكر نعماى غير متناهيه او آرام و قرار را از آن حضرت بريده بود. بلكه عبادات اولياى خلّص نقشه تجليات بى‏پايان محبوب است، چنانچه در نماز معراج [1] اشاره به آن شده. حضرات اولياء، عليهم السلام، با آنكه محو جمال‏اند و جلال و فانى در صفات و ذات، مع ذلك هيچيك از مراحل عبوديت را غفلت نكنند. حركات ابدان آنها تابع حركات عشقيه روحانيه آنهاست، و آن تابع كيفيت ظهور جمال محبوب است. ولى با مثل عايشه جز جواب اقناعى نتوان گفت: يكى از مراتب نازله را بيان فرمود كه همين قدر بداند عبادات آن سرور براى اين امور دنيّه نيست.

و الحمد للّه.

**فصل**‏

روى علىّ بن إبراهيم في تفسيره، بإسناده عن أبي جعفر و أبي عبد اللّه، عليهما السّلام، قالا: كان رسول اللّه إذا صلّى قام على أصابع رجليه حتّى تورّمت، فأنزل اللّه تبارك و تعالى: «طه» بلغة طىّ: يا محمّد. ما أنزلنا ... الآية.

«على بن إبراهيم در تفسيرش روايت نموده از حضرت باقر و حضرت صادق، عليهما السلام، گفتند: «رسول خدا وقتى نماز مى‏خواند مى‏ايستاد بر انگشت‏هاى دو پاى خود تا ورم كرد، پس فرو فرستاد خداى تبارك و تعالى «طه» را. و آن به لغت «طىّ» يعنى اى محمّد الآيه.»

و عن الصّدوق في معانى الأخبار بإسناده عن سفيان الثّوريّ، عن الصّادق، عليه السّلام، في حديث طويل قال فيه: و أمّا «طه» فاسم من أسماء النّبيّ، صلّى اللّه عليه و آله، و معناه: يا طالب الحقّ الهادي إليه.از حضرت نقل نموده كه «طه» اسمى است از اسم‏هاى پيغمبر، صلّى اللّه عليه و آله، و معناى آن اين است كه: اى جوينده حق و هدايت كننده به سوى آن.»

و از ابن عبّاس [2] و بعضى ديگر منقول است كه «طه» يعنى اى مرد.

و از بعض عامه منقول است كه «طاء» اشاره است به طهارت قلب آن بزرگوار از غير خدا، و «هاء» اشاره است به هدايت شدن قلب آن سرور به سوى خدا.

و گفته شده «طاء» طرب اهل بهشت است، و «هاء» هو ان اهل جهنم است.

و طبرسى ، رحمه اللّه، گفته: «از حسن منقول است كه قرائت نموده: «طه»، به فتح طاء و سكون هاء. اگر اين قرائت صحيح باشد از او، پس اصل او «طأ» بوده، همزه بدل به «هاء» شده و معنى چنين است: طإ الأرض بقدميك جميعا.»- انتهى.

بالجمله، در حروف مقطّعه اوائل سور اختلاف شديد است، و آنچه بيشتر موافق اعتبار آيد آن است كه آن از قبيل رمز بين محبّ و محبوب است، و كسى را از علم آن بهره‏اى نيست. و چيزهايى را كه بعضى مفسرين به حسب حدس و تخمين خود ذكر كردند، غالبا حدسهاى بارد بى مأخذى است. و در حديث سفيان ثورى نيز اشاره به رمز بودن شده است. و هيچ استبعاد ندارد كه امورى باشد كه از حوصله بشر فهم آن خارج باشد و خداى تعالى به مخصوصين به خطاب اختصاص داده باشد، چنانچه وجود «متشابه» براى همه نيست بلكه آنها تأويل آن را مى‏دانند.

و «شقا» و «شقاوت» ضدّ سعادت است، و به معنى تعب و زحمت است. قال الجوهرى: «الشّقاء و الشّقاوة، بالفتح، نقيض السّعادة.»

روى الطّبرسى في الاحتجاج عن موسى بن جعفر، عليه السّلام، عن آبائه، عليهم السّلام، قال قال أمير المؤمنين، عليه السّلام: و لقد قام رسول اللّه، صلّى اللّه عليه و آله، عشر سنين على أطراف أصابعه حتّى تورّمت قدماه و اصفرّ وجهه. يقوم اللّيل أجمع حتّى عوتب في ذلك، فقال اللّه عزّ و جلّ: «طه. ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآن لِتَشْقى‏.» بل لتسعد به. «مرحوم طبرسى در احتجاج سند به حضرت امير المؤمنين، عليه السلام، رسانده كه فرمود: «ده سال رسول خدا ايستاد بر سر انگشتان خود تا قدمهاى آن حضرت ورم نمود و رويش زرد شد. مى‏ايستاد تمام شب را تا عتاب به او شد در آن، پس فرمود خداى عزّ و جلّ: طه، ما فرو نفرستاديم بر تو قرآن را تا به تعب افتى، بلكه براى آن كه به سعادت و راحتى رسى به واسطه آن.»

و از حضرت صادق، عليه السلام، مروى است كه رسول خدا در عبادت يكى از پاهاى مباركش را بلند مى‏فرمود تا زحمت و تعبش زياد شود. پس خداى تعالى اين‏ آيه شريفه را فرو فرستاد. و بعضى مفسرين گفتند اين آيه شريفه جواب مشركين [است‏] كه گفتند پيغمبر به زحمت افتاد به واسطه ترك دين ما، پس اين آيه نازل شد.

و شيخ عارف كامل، شاه آبادى، دام ظلّه، مى‏فرمودند پس از آنكه آن وجود مبارك مدتى دعوت فرمود و مؤثر نشد آن طورى كه حضرت مايل بود، آن سرور احتمال داد كه شايد نقص در دعوت او باشد. پس اشتغال به رياضت پيدا كرد مدت ده سال تا آنكه قدمهاى مباركش ورم كرد. آيه شريفه نازل شد كه خود را مشقت مده، تو طاهر و هادى هستى و نقص در تو نيست، بلكه نقص در مردم است. إنّك لا تهدي من أحببت.

در هر صورت، از آيه شريفه استفاده مى‏شود كه آن حضرت اشتغال به رياضت و زحمت و تعب داشته. و از مجموع كلام مفسرين نيز اين معنى مستفاد مى‏شود، گرچه در كيفيت آن اختلاف است. و اين بايد براى امت سرمشق باشد، خصوصا براى اهل علم كه دعوت إلى اللّه مى‏خواهند كنند. آن وجود محترم با طهارت قلب و كمالى كه داشت باز اين طور به رياضت خود را به تعب انداخت تا آيه شريفه از جانب ذات مقدس حق نازل شد، و ما با اين همه بار گناهان و خطايا هيچگاه در فكر مرجع و معاد خود نيستيم. گويى براى ما برات آزادى از جهنم و امنيت از عذاب نازل شده. اين نيست جز آنكه حبّ دنيا پنبه در گوش ما كرده و كلمات اوليا و انبيا را اصغاء نمى‏كنيم.